

مکتب

دو قرن سکوت

تالیف عبدالحسین زرین کوب

چاپ دوم ۴۱۰ صفحه بها ۱۵۰ ریال

ناشر: مؤسسه مطبوعاتی امیر کبیر

بویژه از حملهٔ عرب حادث شده گفتگو می‌کند، هر قدر هم که خود را به خوب شدن داری اندرز دهیم، باز به دشواری می‌توانیم از تعصب خالی بمانیم. و من این تعصب و طرفداری را، بشرط آنکه دیدهٔ حقیقت بین ما را بیکباره نبندد، معذور می‌شمارم و آنرا بهر حال تحمل می‌کنم. اما خود تعصب ناچار جهتی دارد. و در مورد حملهٔ عرب و استقرار آئین اسلام در ایران از چند جهت می‌توان تعصب داشت: تعصب قومی و ژرادی، تعصب دینی، تعصب رژیم اجتماعی و غیره. مثلاً می‌توان شکست ایرانیان را، با چنان سابقهٔ تمدن و کشورداری و کشورگشایی، از این يك مشت بیابانگردان خام و کرسنه و بی برک در شمار بازیهای احتمالی تقدیر دانست و طوفان و باد فادسیرا که در روز چهارم جنگ ریک بیابان در چشم سپاه ایران ریخت شماتت کرد؛ یا این شکست را نتیجهٔ ناکزیر پوسیدگی ارکان دولت ساسانیان یا خیانت قسمتی از سپاه و رعیت شمرد و قرائین و دلایل پذیرفتنی پیش آورد؛ یا آنرا به آتش شوقی که اسلام در دل‌های سادهٔ اعراب برافروخته بود نسبت داد، و یا نیز این کار را، چنانکه برخی کرده‌اند، معجزهٔ گفت و به احادیث و اخبار استناد جست. در همهٔ این شقوق تعصب و طرفداری کم یا بیش هست، و همین است که به حوادث مردهٔ دیروز رنگ زندگی امروزه می‌دهد. اما البته ارزش علمی و انسانی آن همه یکسان نیست. تنها آن استنباط که استخوان بندی واقعیات تاریخی را پایهٔ کار خود قرار دهد و

به آسانی می‌توان با آقای عبدالحسین زرین کوب، نویسندهٔ این اثر شیوا، هم داستان بود که در تاریخ «آنچه از اسناد و شهادت، بعد از تحقیق و انتقاد علمی، برمی‌آید مفید جزم و یقین نیست، بلکه موجدظن و تخمین است» (مقدمهٔ چاپ اول). همچنین، بی‌هیچ اکراهی می‌توان پذیرفت که «بیطرفی مورخ ادعائی است که به دشواری می‌توان تأیید کرد» (مقدمهٔ چاپ اول)، و «نویسندهٔ تاریخ، هم‌از وقتی که موضوع کار خویش را انتخاب می‌کند، از بیطرفی که لازمهٔ حقیقت جوئی است خارج شده است» (مقدمهٔ چاپ دوم). این عدول از بیطرفی طبیعی و ناکزیر است. همه‌جا می‌توان آنرا سراغ کرد. و ما ایرانیان طبعاً، در آن قسمت از تاریخ کشور خود که از شکست‌ها و درگونی‌های دردناکی نظیر آنچه از هجوم اسکندر و ترکتازی مغول و قندهٔ افغان و یا

و مداین و شوشتر و اصفهان و دیگر جاها پشت به سپاه شاه خود می دادند و عربان را در برانداختن نظام ساسانی یاری می کردند به اندک مدتی در هر گوشه دست به شمشیر بیرند و با وجود سلطه خونین عرب سر به شورش بردارند. راز این شورشهای دیوانهوار را باید در سرخوردگی و فریب دیدگی مردم جست. اسلام با همه فصاحت کلام و قدرت انقلابی شعارهای خود نتوانست باری از دوش مردم رنج دیده شهر و روستا بردارد، بلکه خود وسیله و محملی شد تا بر سلطه دهگانان، زمین داران بزرگ، و با سرداران خلیفه متحد گشته بودند، فشار خود کامگی و آز سیری ناپذیر جنگاوران عرب نیز مزید گردد. و بر این مدعا شواهد بسیار در کتاب «دو قرن سکوت» می توان جست، که معلوم می دارد آقای زرین کوب خود بدان توجه داشته اند، اما نخواسته اند نتیجه سربچی بگیرند. «عرب با خود پسندی کودکانه ای مسلمانان دیگر را موالی یا بندگان خویش می خواند» (ص ۸۲)؛ «مولی نمی توانست به هیچ کار آبرومند بپردازد. حق پدایت سلاح بسازد و براسپ نشیند» (۸۲)؛ «موالی را پیاده به جنگ می بردند و از غنایم نیز بدانها هرگز بهره ای نمی دادند» (۸۹). «جزیه مالیات سرانه و خراج مالیات ارضی بود که ذمی ها مادام که مسلمان نشده بودند میبایست بپردازند. چون رفته رفته میزان این مالیاتها بالامی رفت و قدرت پرداخت در مردم نقصان می یافت، ذمی ها برای آنکه آسوده شوند اسلام می آوردند، یا مزارع خویش را فرو می گذاشتند و به شهرها روی می آوردند.

پیوند آنها را با یکدیگر باز نمایم و تأثیر متقابلشان را بسادقت کافی بسنجیم، بهتر و آسانتر می تواند به عقل راست درآید. و ظاهراً واقع بینی تاریخی از این قدر که گفتیم چندان فراتر نمی رود. کوششی که آقای عبدالحسین زرین کوب در این راه کرده اند در سراسر کتاب بچشم دیده میشود و اوصاف آجای منت و سپاس است. چیزی که هست فصل های مختلف کتاب همه بربیک نهج نیست، و مسائلی به ذهن روی می آورد که ایشان به اجمال گذرانده اند. شاید هم به عنوان مورخ مجال گفتار نمی یافته اند. بهر حال، اگر ایشان در تشریح کسبختگی و فتوری که در آخر کار در همه شئون زندگی ایران ساسانی روی نموده بود، و زمین را برای یک تحول قطعی اجتماعی و دینی آماده می ساخت، قبلی جدا گانه می پرداختند؛ با دلایل برتری اسلام را بر آئین زردشت و تأثیر بانک تعالو اعلی کلمه سوی را در قشر انبوه بزرگران و پیشهوران و پیادگان ایرانی، که با خندقهای پهنآوری از طبقات ممتاز جدا شده بار تحمل و نخوت آنان را بردوش داشتند، به تفصیل در کتاب خود می آوردند؛ و با اگر باز می نمودند که از همان آغاز این برابری و برادری در ایمان - انما المؤمنون اخوه - به کلامی نهی از معنی بدل شد و فاتح عرب مسلمان و ذمی ایرانی را بیک سان بنده خود شمرد و به کمترین بهانه ای دست به تاراج و کشتار و هتک ناموس زد و زنان و کودکان ایرانی را در بازارهای مدینه و دیگر شهرها بفروخت، بسیار بجا بود و بروشنی مطلب بسی می افزود. آخر، باید دلیلی باشد تا همان مردمی که در قادیسیه

با این حال همچنان جزیه و خراج را از آنها مطالبه می کردند ، (۹۵) ؛ « در آغاز فتح اسلام ، بریشالی (ذمی ها) داغ می نهادند و آنها را وامی داشتند کستی بیندند تا از دیگران شناخته باشند » (۳۴۵) ؛ « میبایست جزیه را با خاکساری و فروتنی به مسلمانان بپردازند ... عامل خود می نشست و ذمی را که برای پرداخت جزیه آمده بود در پیش روی خویش برپای می داشت ... عامل او را قفالی سخت می زد و می گفت : جزیه ده ، ای کافر ! ... هنگام گرفتن جزیه لازم بود که دست گیرنده برفراز دست آنکس باشد که جزیه می دهد » (۳۴۵) . و این همه غارتگری منظمی بود که بردهٔ دین بخود می کشید ، و چنانکه دیدیم حتی قبول اسلام نیز کسی را از آن مصون نمی داشت . و بیهوده نیست که سعید بن عاص والی بنی امیه در عراق می گفت : السواد بستان القریش ؛ ما شنوا اخذنا منه و ما شناتر کناه . (عراق و خراسان جالیز قریش است ؛ هر چه بخوایم از آن برمیگیریم و هر چه بخوایم و امیگذاریم) . و این گفته حتی در دورهٔ مأمون و معتصم (و در واقع پیش از آن و بعد از آن) نیز معتبر و صادق شمرده میشد ، (۳۴۷) . و « همهٔ این کارها را عربان در سایهٔ شمشیر و تازیانه انجام میدادند » (۸۱) ؛ « حد و رجم و قتل و حرق تنها جوابی بود که عرب به هر گونه اعتراضی میداد » (۸۱) . « آرزوهای شریف مرده بود و آراء و عقاید همه جا رنگ تزویر و ریاداشت » (۱۲۹) . همین ستمگری و غارت ، همین تزویر و ریا ، ایرانیان را بر آن میداشت که سر به شورش بردارند ، و در عین خروج بر عاملان خلیفه از اسلام نیز روی بگردانند و بسوی رنگه .

آمیزيه های تازه ای که برخی در کار دین زردشت یا دیگر ادیان روا می داشتند جلب شوند . این جنبش ها به آسانی شکست انگیزی در می گرفت و گسترش می یافت و جماعت بسیار عظیمی را از جامی کند و ، جز در مواقعی که سرداران بزرگی مانند ابومسلم یا بابک نظام و انضباط سپاهگیری بدان میدادند ، بزودی درهم میشکست و به خون غرقه می گشت . عامل اصلی همهٔ این جنبش ها مردم ساده بودند که باز توان فرسای تجمل افسانه وار در بار خلیفه و کارگزاران هرزه و حریص و بیرحم او را بردوش داشتند و می خواستند بیکباره از آن شانه خالی کنند . اما در این میان عده ای هم بودند که منظور دیگری داشتند . بزرگ زادگان ایرانی ، که با پذیرفتن اسلام و کردن نهادن به فرمانروائی عرب امتیازات اجتماعی خود را کم و بیش حفظ کرده بودند ، « خواب احیاء مجدد و عظمت گذشتهٔ خویش را می دیدند » (۲۱۳) . « اینان به ایران و تاریخ ایران بیش از ایرانی و مردم ایران علاقه می داشتند » (۲۱۳) و میخواستند « دولتی نظیر دولت ساسانی (البته به سود خویش) بر آورند » (۲۳۴) . از این رو « غالباً جز جمع ثروت ، که آنرا یگانه وسیلهٔ وصول به حکومت می دانستند ، اندیشهٔ دیگر نداشتند » (۲۳۵) . « ایران و ایرانی برای آنها بهانه ای بود » (۲۳۴) ؛ « همه چیز را می توانستند فدای سودپرستی خویش کنند » (۲۳۴) ؛ و با آنکه از احیاء « دین سپید » دم می زدند ، هر گاه که لازم شده است ، « عقیده و رای خود را نیز در راه وصول به هدف خویش قربانی کرده اند » (۲۳۵) .

این دوگانگی هدف که در قشرهای متضاد مردم ایران آن زمان بخوبی دیده میشود، همه جنبش‌هایی را که رنگ دینی داشت و آشکارا با اسلام مخالفت می‌نمود یکی پس از دیگری به شکست سوق داد و موجب ویرانی‌ها و خونریزیهای فزاینده گردید. و این مطلبی است که در «دوقرن سکوت» با بیانی روشن و رسا آمده است، و آنجا که از لشکرکشی افشین به آذربایجان و بر افتادن بابک و مازیار سخن می‌رود کتاب لحن ادعا نامه دادستان بخود می‌گیرد:

«افشین را کوشیده‌اند از قهرمانان ملی ایران وانمود کنند. از تحریک‌ها و توطئه‌هایی که او بر ضد دستگاه خلافت در نهان انجام می‌داد با اعجاب و تحسین یاد کرده‌اند. خیانت‌های آشکاری را که او نسبت به بابک و مازیار کرد از روی مصلحت دانسته‌اند. در این نکته‌ها جای تردید است.» (۲۴۸). این شاهزاده جهانبجوی «میخواست به سلطنت خراسان برسد، و برای این کار حتی پدر و برادر خود را فدا می‌کرد... به دوستان خود خیانت می‌ورزید، و برای آنکه به آرزوهای شیرین خویش برسد از فدا کردن و سلب جان خود نیز دریغ نمی‌کرد.» (۲۴۹). او هر چند که «به آئین دیرین خود وفادار مانده بود» باز برای جاه و مال هم کیشان و هم‌ژادان خود را به نام مسلمانی طعمه تیغ می‌کرد. همو «نزد مأمون رفت و او را به تسخیر اشروسنه برانگیخت، و بدین گونه سر زمین نیاکان خود را به طمع حکومت و امارت به دشمنان فروخت.» (۲۵۲). برای آنکه فرمانروایی خراسان و ماوراءالنهر از جانب خلیفه بدو

سپرده شود «از هیچ خدمتی بدستگاه خلافت دریغ نکرد» و «کوشید که در دشمنی ایرانیان با سرداران عرب و ترک رقابت ورزد.» (۲۵۳) «گرفتار کردن بابک خرم‌دین وسیله پرافتخاری برای او محسوب میشد که او را به آرزوی دیرین خویش، یعنی حکومت خراسان و بلاد آنسوی جیحون ممکن بود برساند» (۲۵۸) و (۲۵۹) «افشین نامه‌ها به مازیار نوشت و اظهار دوستی کرد و پیغام داد که ولایت خراسان را خلیفه بدو وعده داده است و او را به حرب با عبدالله بن طاهر تشویق نمود و نوشت که وی ترد معتمد از او هواداری خواهد کرد... بدین گونه افشین مازیار را قربانی نقشه‌های جاه‌طلبانه خویش نمود و او را به نهضت و قیام بی‌سرانجامی وادار کرد.» (۲۶۲ و ۲۶۳) اما پس از گرفتاری مازیار، وضع دربار خلافت آشکارا به‌زیان او تغییر یافت. «کسی که از دین و دوستی و آزادگی، و حتی از زاد و بوم نیاکان خویش در راه خلیفه گذشته بود، اکنون در وضعی قرار گرفته بود که می‌بایست به خلیفه خیانت کند.» (۲۷۵) اما توطئه او در گرفت، و «خدعه امیرزاده اشروسنه آشکار گشت» (۲۷۶) و به زندان فرستاده شد و پس از محاکمه هم در آنجا بمرد. «مردۀ او را از زندان بیرون آوردند و در باب العامه بردار کردند. بتانی چند نیز که می‌گفتند از خانه او بیرون آورده‌اند بیاوردند و همانجا با جسد او سوزانیدند» (۲۸۷ و ۲۸۸).

«دوقرن سکوت» در وجود افشین جاه‌طلبی و سودجویی و سازشکاری قشر بالای ملت مغلوب را محکوم می‌کند، و در این کار رشادت و سراجی نشان می‌دهد که در تاریخ نویسی

به زبان فارسی برای آن نظیری نمی‌شناسم. اما در مورد دین و زبان، آقای زرین کوب نظرهایی دارند که ناچار باید تعبداً پذیرفت. مثلاً می‌گویند: «آنچه در این حادثه زبان ایرانیان را بند آورد سادگی و عظمت» پیام-تازه بود. (۱۰۸) و با این استدلال ظاهرآ میبایست زبان خود عربان را زودتر بند آورد. همچنین می‌نویسند: «از ایرانیان آنها که دین را به طیب خاطر خویش پذیرفته بودند، شور و شوق بیحدی که در این دین مسلمانی تازه می‌یافتند چنان آنها را محو و بیخود می‌ساخت که به شاعری و سخن گوئی وقت خویش به تلف نمی‌آوردند». (۱۰۸) و عجب آنکه همین ایرانیان محو و مسحور به زبان عرب شعر می‌گفتند و دیوانشان تا به امروز دردست است. با این همه آقای زرین کوب در جاهای دیگر اشاراتی دارند که با آنچه در بالا آورده شد متناقض مینماید: «موبدان و هیربدان زردشتی حتی در بحبوحه قدرت و عظمت اسلام هر وقت مجال سخن می‌یافتند با آن به مبارزه برمی‌خاسته‌اند و در رد آن احتجاج می‌کردند، و این احتجاجات اگر خود پایه درشتی ندارد اما حکایت از بردی می‌کند که در روشنی دانش و خردبین ایرانیان و تازیان درگیر بوده

است.» (۳۲۵)

با این همه «دو قرن سکوت» از شیرین‌ترین و شیوانترین کتابهایی است که از سالها پیش در تاریخ ایران نوشته شده است و نوید تالیفات و تحقیقات باز هم شیوانر و عمیق‌تری میدهد. انشائی متین و زیبا و رؤیهم یکدست دارد، که شاید در برخی قسمتها با سبک‌های پاک و درخشان فرهای چهارم و پنجم برابری کند.

م. ۱۰. به آذین

سفرنامه گالیور

مطالعات فرانز جانتن سویت
ترجمه منوچهر امیری
ناشر: بنگاه ترجمه و نشر کتاب

«ما خوب میدانیم که حقیقت را چگونه باید در سکوت افسانه پنهان داشت.» هرزود

در اواخر قرن هفدهم و اوائل قرن هیجدهم - یعنی از سال ۱۶۷۸ تا سال ۱۷۲۶ - سه کتاب بزرگ در انگلستان نوشته شد که پس از دو قرن و نیم هنوز تازگی و ارزش خود را حفظ کرده‌اند و شاید برای همیشه در زمره عالی‌ترین آثار ادبی جهان باقی بمانند.

برای بحث درباره «سفرنامه کالیور» باید نخست نویسنده آنرا شناخت، و به عواملی که ایجاد این هجرت اجتماعی را موجب شده است پی برد.

جائن سویفت در سال ۱۶۶۷ در شهر دوبلین، پایتخت کشور ایرلند، از پدر و مادری انگلیسی بدنیآ آمد. پیش از ولادت او پدرش مرده بود و یکساله بود که دایه اش، از فرط محبتی که به او داشت، او را دزدید و با خود به انگلستان برد.

پس از سه سال، مادر فرزند چهار ساله خود را بازیافت، ولی از شدت تنگدستی وی را به عموش سپرد و خود به انگلستان بازگشت. جائن دوران کودکی را در خانه عموشی که با اکراه او را پذیرفته بود، بسر آورد. بدین ترتیب سویفت در نهایت سختی تحصیلات خود را تا درجه B. A رسانید، ولی در مدرسه هرگز شاگرد برجسته ای نبود. در این هنگام عموش بیمار شد و او تا چار ایرلند را ترک گفت و به انگلستان رفت. در آنجا منشی گری «سرویلیام تمپل»، سیاستمدار کهنه کاری را که در آن هنگام از میدان سیاست کناره گرفته بود، برعهده گرفت.

لکن این شغل بیست باطبع بلند و جاه طلبی خاصی که در نهاد سویفت بود سازش نداشت. از اینرو پس از چندی بخدمت کلیسا درآمد. ولی این کار نیز، علاوه بر آنکه او را از انگلستان دور و در ایرلند پستی نهاد می ساخت، جاه طلبی و خودپسندی او را نیز ارضاء نمی کرد، و «قصه لاوک» سراسر حاکی از این ناخرسندی است. جائن سویفت پیش از آمدن به ایرلند اشعار و مقالاتی منتشر کرده بود و انتشار «قصه لاوک» نیز بر شهرت او افزود و موجب شد که مجامع سیاسی او را بشناسند. در آن هنگام انگلستان صحنه معارضه

اولی کتابی است بنام «سیر و سلوک زائر» Pilgrim's Progress اثر جان بنیان J. Bunyan که در سال ۱۶۸۷ انتشار یافت، دومی، که «رینسون کروسو» Robinson Crusoe نام دارد، در سال ۱۷۱۹ بقلم دانیل دیفو D. Defoe نوشته شد، و سومی (کتاب مورد بحث ما) نیز در سال ۱۷۲۶ بچاپ رسید.

بین این سه کتاب، چندوجه تشابه موجود است:

اول آنکه داستان، در هر سه آنها تمثیلی است، بدین معنی، که طی یک سلسله وقایع عجیب، در کتاب اول رستگاری از راه دین تبلیغ میشود، در کتاب دوم کیفیت پیدایش تمدن مطرح است و در کتاب سوم بشریت مورد انتقاد واقع میگردد.

دوم آنکه در هر سه داستان نویسندگان سرگذشت خود را بازمی گویند (و در «سیر و سلوک زائر» نویسنده رؤیای خودش را بیان می کند).

وسوم آنکه نویسندگان هر سه کتاب، سرزمینهای شگفت انگیز و کشورهای موهوم و خیالی را صحنه وقوع حوادث قرار داده اند.

از این سه کتاب، بفارسی ترجمه هائیکان در دست داریم. «سیر و سلوک زائر» در سال ۱۸۹۴ میلادی، بوسیله «باطل صاحب قصبیل» ینگی دنیائی، و با کمک «آفاحسین قزوینی» بفارسی ترجمه و بنام «سیاحت مسافر مسیحی از این جهان بجهان آینده» در طهران چاپ شد. «رینسون کروسو» نیز، چه مستقلاً و چه قسمتهائی از آن در مجلات، بفارسی درآمده است. از «سفرنامه کالیور» هم پیش از این قسمتهائی بفارسی ترجمه شده است، لکن آنچه که اینک در این مقاله مورد بحث ماست ترجمه جدید و کاملی است از این کتاب که بقلم آقای منوچهر امیری صورت گرفته است.

بندرت ترک می گفت و با کسی اس و الفت نمی بست. و گرچه در مدت عمر با چند زن آشنائی یافت، ولی تا آخر تنها و مجرد زیست.

«سفرنامه کالیور» محصول این ایام است. اما قبل از آنکه سویت در این کتاب جامعه انگلستان و بطور کلی بشریت را مورد طعن و ملامت قرار دهد، طبیعت و تقدیر او را ملامت و سخره خود ساخته بودند. طبیعت به او روحی حساس و مغرور و بلندپرواز داده بود، و تقدیر در هر مرحله غرور و جاه طلبی او را درهم شکسته بود. در کودکی ریزه خوار خوان این و آن و در جوانی آلت جنگ و جدال احزاب و سیاستمداران شده بود. سویت میخواست که با نوشتن این کتاب انتقام بگیرد. و راستی هم «سفرنامه کالیور» دربار، وزراء و تشکیلات سیاسی و احزاب انگلستان را به زشت ترین و مضحک ترین شکل نمایش می دهد.

«سفرنامه کالیور» شامل چهار بخش است. در بخش اول، کالیور که کشتیش شکسته است، شناکنان خور را بساحل کشور «لی لی پوت» می رساند. جنه مردمان «لی لی پوت» از چند بند انگشت تجاوز نمی کند. در آنجا و در کشور همسایه آن، «بلفاسکو» همه چیز به همین نسبت کوچک است. کالیور پس از چندی، نخست محبوب و مقرب درگاه امپراطور لی لی پوت میگردد و در جنگی که بین آن کشور و بلفاسکو روی می دهد امپراطور را یاری می کند، لکن در آخر، بدخواهان امپراطور را به کشتن او ترغیب می کنند. کالیور آگاه می شود و خود را بکشور بلفاسکو می رساند و از آنجا به میهن خود باز می گردد. مهمترین قسمت «سفرنامه کالیور» را همین بخش تشکیل می دهد. در این قسمت جامعه انگلستان و تشکیلات سیاسی آن بشدت مورد انتقاد قرار می گیرد. بسیاری از اشخاص

دو حزب قوی بود: یکی حزب «ویگ» طرفدار پارلمان و آزادی، و دیگری حزب «توری» که از سلطنت خاندان استوارت پشتیبانی می کرد؛ و مهمترین سلاحی که در این میان بکار می خورد مقالات انتقادی و نوشته های هجو آمیز بود. چنانکه گفتیم جاتن سویت در این زمینه قدرت و نبوغ خود را آشکار ساخته بود. از اینرو هر دو حزب می کوشیدند که او را در صف خود وارد کنند. ولی سویت به هیچ یک از آنها اعتقادی نداشت، و تنها مقصودش آن بود که از طریق یکی از این دو حزب برای خود مقامی در کلیسا کسب کند. لذا نخست با حزب «ویگ» شروع به همکاری کرد و چندی حزب مخالف را بشدت مورد انتقاد قرار داد. لکن رهبران حزب «ویگ» علی رغم نفوذی که داشتند به سویت توجهی نکردند.

در سال ۱۷۱۰ حزب «ویگ» قدرت خود را از دست داد و نوبت حکمروائی به حزب «توری» رسید. دبری نگذشت که سویت به این سو کشیده شد و قلم نند و توانای خود را بر ضد دوستان سابق بکار انداخت. وجود او برای این گروه ارزش بسیار داشت. معینا زعمای حزب توری نیز در مورد او از حدود قول و وعده تجاوز نمی کردند؛ تا بالاخره سویت، در سال ۱۷۱۳، هنگامی که آثار ضعف و فتور در حزب مشاهده کرده، فرصتی بدست آورد و مزد خدمات خود را خواستار شد. آنان نیز، برای آنکه ویرا از دست ندهند، ریاست کلیسای سنت پاتریک را به او سپردند. ولی سویت این مزد را در برابر خدماتی که کرده بود بسیار ناچیز می دانست. اما بناچار آنرا پذیرفت، و چندی بعد به دو بلین رفت و تا پایان عمر در آنجا بسر برد. زندگی در دو بلین برایش از هر چیز ناگوارتر بود. دیگر از همه جا مابوس و بهمه چیز بدبین شده بود. گوشه انزوی خود را

در این بخش نیز حقارت و پستی انسان نمایش داده می شود: انسان در چشم زدن بر ابدینک، نگی باندازه وزغ یا عنکبوتی کریمه و نفرت انگیز است. ضربت مشت مرد بر ابدینک نگی یک لشکر از سواران فرنگستانی را بر زمین می افکند. باید دانست که بر ابدینک نگی، دیگر انگلستان نیست. ولی کشور ایدآلی سویت نیز نمی تواند باشد. زیرا که مردمان آنجا نیز از حرص و طمع خالی نیستند. اما بروی هم از لحاظ خصائص اخلاقی از ما بسیار برتراند. پادشاه بر ابدینک نگی مردی است که بتمام معنی شایستگی آن مقام را دارد. و وقتی که کالیور اوضاع اجتماعی و سیاسی کشور خود را برای او شرح می دهد، وی در حیرت می افتد و می گوید که: «آن وقایع مجموعه ای از توطئه ها و فتنه ها و جنایتها و قتل عامها و شورشها و تبعیدها بوده و اینها نتایج حرص و دسته بندی و ربا کاری و پیمان شکنی و سنگدلی و خشم و دیوانگی و نفرت و رشک و شهوت و شرارت و جاه طلبی است.»

و باز در جای دیگر در این باره به کالیور چنین می گوید: «اما از آنچه که تو برایم نقل کرده ای جز این نمی توانم استنباط کنم که قسمت اعظم شما بومی ها مضرت رین نسل حشرات کوچک موزی منفوری هستی که طبیعت اجازه داده است بروی کره زمین بخرزند.»

در سفر سوم، دزدان دریائی «کالیور» را تنها بزروقی باقی می گذارند و براه خود می روند. وی پس از چندی به جزیره ای می رسد که «بلنی بری» نام دارد و با کمال تعجب می بیند که جزیره دیگری بر فراز جزیره «بلنی بری» در پرواز و گسردن است. در جزیره پرنده فوقانی که «لاپونا» نام دارد،

داستان با سیاستمداران مشهور آن زمان قابل تطبیق اند. لی لی پوت، خود انگلستان و بلفاسکو فرانسه است. «در ابرت والپول» رهبر حزب تویک در لباس «فلیمنپ» در آمده، تزاغی که بین طرفداران سر تخم مرغ و هواداران نه تخم مرغ روی داده اشاره به اختلافاتی است که بین کاتولیک ها و طرفداران کلیسای انگلستان موجود بوده و شارل اول، امپراطوری است که در این راه جان خود را از دست داده و جیمز دوم امپراطوری است که از تاج و تخت خود جدا گردیده است.

سفر لی لی پوت تنها انتقاد از اجتماع انگلستان نیست، بلکه اشاره ای است به ابتذال بشریت. سویت در این کتاب بالحنی جدی جنگها، رقابتها و سیاست بازها را مسخره می کند. کوچکی مردمان لی لی پوت کنایه از پستی و حقارت بشر است.

از سوی دیگر سفر لی لی پوت رؤیائی است که سویت در آن ناکامیها و محرومیت های خود را جبران می کند. بر فراز شهر قدم می زند. امپراطور و ملکه و وزراء در پیش او خرد و ناچیزند. شایستگی «بزرگی» و اهمیت او بر همه آشکار است. این بخش از کتاب، برای سویت «عجیبان واقعیت» است. و آنجا که بر فراز قصر امپراطور می ایستد و بایشاب خود حریفی را که روی داده است خاموش می کند، بی شک انتقامی است که از تشکیلات زمان خود می گیرد.

بخش دوم کتاب شامل حوادثی است که در سرزمین «بر ابدینک نگی» بر کالیور روی می دهد. مردمان این کشور، برعکس مردمان «لی لی پوت»، جثه ای بسیار بزرگ دارند، چنانکه کالیور در پیش آنها حشره ناچیزی است. در این سرزمین همه چیز به همین نسبت بزرگ است.

کالیور پس از اینکه نقاط مختلف این جزیره را نیز دید قصد بازگشت می کند ، و در راه به جزیره کوچک « گلاب داب دریب » می رسد . مردم این جزیره جادوگرند ، و حاکم آن نیز می تواند همه مردگان را احضار کند . کالیور در حضور حاکم با بسیاری از مردان بزرگ تاریخ گذشته روبرو می شود و با يك يك آنان گفتگو می کند .

در این فصول ، علاوه بر آنکه مورخان همگی درنگو و بی خبر و مفسرین و شارحین ارسطو جملگی کودن و نفهم معرفی می شوند ، بسیاری از اسرار تاریخ نیز بر کالیور فاش می گردد .

حملة سوخت بطبقه حاکمه در این فصول از همه جا تندتر و پی رده تر است : « از حاکم خواهش کردم که سنای « رم » در تالار بزرگی در برابر من آشکار شود و يك مجلس سنا متعلق به دوران معاصر نیز روبروی آن در تالار دیگر ظاهر گردد . چنین می نمود که مجلس نخستین اجتماعی است از پهلوانان و نیمه خدایان و مجلس دومی انجمنی است از سوداگران و جیب برها و راهزنان و پهلوان پنبه ها . (ص ۳۳۱) و باز در جای دیگری گوید : « اما هنگامی که دیدم چند حلقه از سلسله النسب بجبا و اعیان را غلامان و فراشان و نوکران و کالسکه چی ها و قماربازان و گمانچه کشها و نوازندگان و جیب برها تشکیل می دهند ، تعجب کردم ... و دانستم که چگونه يك روسپی می تواند از پشت پرده عوامل نهانی را زیر فرمان خود در آورد ، و آن عوامل نهانی دولتی ، و آن دولت مجلسی را خلق کند » . (ص ۳۳۷ و ۳۳۸)

کالیور در این سفر بالاخره به جزیره « لک تک » قدم می گذارد . در این جزیره کسانی هستند که به معرابد محکوم و از آسایش و آرامش پس از مرگ محروم ماند . این جماعت پس از هشتاد سالگی تمام هوش و حواس و حافظه

همه مردم سرگرم تحقیقات علمی هستند ، و کسی که از ریاضیات و نجوم بی اطلاع باشد در آنجا هیچگونه ارج و منزلتی ندارد . در جزیره پرنده لایوتا مردم چنان در مسائل علمی غوطه خوردند که بهیچ چیز دیگر توجه نمی یابند و حتی زنانشان در حضور آنان با فاسقهای خود عشق بازی می کنند .

این گروه « از قوه تصور و تخیل و ابداع و ابتکاریك بیگانه اند و هیچ لفظی که این معانی را برساند ندارند . » از روی حساب و رقم زندگی می کنند ، و معمولاً در این محاسبه دچار اشتباه می گردند . چنانکه در آنجا برای کالیور ، از روی حساب دقیق و با اندازه گیری بوسیله گونیایر کار ، لباسی دوختند که بسیار زشت و بدتر کب از کار درآمد ، زیرا خیاط در حساب خود يك رقم اشتباه کرده بود .

کالیور پس از آنکه از توقف در جزیره پرنده خسته شد ، او را به جزیره زیرین که ساکن بود آوردند . وی در آکادمی آن سرزمین نیز جمعی را می بیند که به تحقیقات و کشفیات عجیب و مضحك مشغول اند . یکی میخواهد از خیار اشعه آفتاب بدست آورد . دومی می گوشت نما مدفوع آدمی را به غذای اصلی مبدل کند . سومی سعی دارد که بیخ را خشک و مبدل به باروت سازد . چهارمی معماری است که روشی تازه ابتکار کرده است ، بدین معنی که بنا را از بام شروع می کنند و از این قبیل صدها دانشمند و صنعتگر را در آنجا می بیند که بکار خود سرگرم اند .

در این فصل ، نویسنده عقاید علمی و تئوریهای دانشمندان عصر خود را تخطئه می کند ، و جزیره پرنده ای که بر فراز جزیره ساکن زیرین در گردش است و بر آن تسلط و حکمرانی دارد ، شاید اشاره به زورگویی های انگلستان نسبت به ایرلند باشد .

نمی‌فهمد ، زیرا که جنگ و توطئه و دزدی و خیانت و سایر اینگونه چیزها برای او مفهومی ندارد .

کالیور سخت به این سرزمین و به صفا و درستی و راستی هوبنم‌ها دل می‌بندد و آرزو می‌کند که تا پایان عمر در آنجا زندگی کند ، ولی سایر هوبنم‌ها «اریاب» راسرزنش می‌کنند که چرا «یاهو» بی‌را در خانه خود راه داده است .

کالیور ناچار آن سرزمین را ترک می‌گوید . ولی ترجیح می‌دهد که در یکی از جزایر دور افتاده به تنهایی زندگی کند و دیگر به اروپا باز نگرود ، زیرا زندگی در میان یاهوهای اروپائی برایش تحمل‌ناپذیر می‌نماید . ولی وقتی که زورقی می‌سازد و خود را به دریا

می‌سپارد ، بچنگ یکی از کشتی‌های تجارنی یرتقالی می‌افتد . ناخدای کشتی مرد بسیار مهربانی است و کالیور را جبراً به آنکستان نزد همسر و فرزندانش باز می‌گرداند . کالیور در خانه خود چندین سال تنها زندگی میکند و نسبت به یاهوهای ممنوع خود نفرت و بیزاری شدیدی دارد .

این بخش از «سفرنامه کالیور» از لحاظ موضوع به بخش دوم بسیار نزدیک است . همان انتقادهای اجتماعی تند و شدید در این فصل نیز از زبان کالیور بازگویی می‌شود . نویسنده داستان آدمی را آشکارا در لباس یاهو در آورده است ، و با «هوبنم»ها همعقیده است که باید روی زمین را از نسل این حیوانات پلید پاک و منزه ساخت .

ولی ، روشن است که سوئفت دشمن انسان نیست ، بلکه دشمن جنبه‌های حیوانی و یاهوگریهای انسان است ، دشمن خیانت و توطئه و جنگجویی و نفع‌پرستی و رباکاری و تزویر

خود را از دست می‌دهند و بصورتی کربه و نفرت‌انگیز درمی‌آیند . سوئفت در این فصل به کسانی که دل‌بسته دنیا شده‌اند طعنه می‌زند و نشان می‌دهد که مرگ ، خود نعمت بزرگی است . «کالیور» از جزیره «لک‌لک‌نگ» به‌زاین و از آنجا بمیهن خود بازمی‌گردد .

و اما سفر چهارم ، که آخرین سفراوست به شرح کشور «هوبنم‌ها» اختصاص دارد . در این سرزمین ، اسبهای بنام «هوبنم» ، که از عقل و شعور و فضائل اخلاقی بهره کامل دارند ، بر حیوانات پست و پلیدی بنام «یاهو» حکومت می‌کنند . «یاهو»ها که به انسان شباهت بسیار دارند ، تژادی رذل و کربه و نفرت‌انگیزند .

کالیور در این سرزمین به چنگ گروهی از «یاهو»ها می‌افتد ، ولی در همان هنگام یکی از هوبنم‌ها از دور پیدای می‌شود و او را از شر آن جانوران پلید خلاص می‌کند . اسب عاقل و هوشیار کالیور را بخانه خود می‌برد و وسائل آسایش او را فراهم می‌سازد . ابتدا همه هوبنم‌ها او را نوعی از یاهو می‌پندارند ، لکن پس از آنکه هوش و استعداد او را در آموختن زبان خود می‌بینند و طرز رفتارش را مشاهده می‌کنند ، رفته رفته به او مهربان می‌گردند ، ولی تا آخر همان نام یاهو را بر او باقی می‌گذارند . هوبنم‌ها در زبان خود برای دروغ واژه‌ای ندارند و هر گاه که بخواهند بدی یا زشتی چیزی را معین کنند ، اسمی بر صفت «یاهو» می‌افزایند و مقصود خود را بدان وسیله بیان می‌کنند . هوبنمی که کالیور را بخانه خود آورده است (و کالیور او را «اریاب» می‌خواند) ، اسبی است بسیار با شعور و فهمیده ، لکن وقتی که کالیور از اوضاع میهن خود برای او سخن می‌گوید ، وی از گفته‌های کالیور چیزی

است. وی خود، در ۲۹ سپتامبر ۱۷۲۵، به الکساندر پوپ چنین نوشت:

«من از حیوانیکه بشر نام دارد بشدت متنفر و بیزارم، هر چند که «جان» و «پتر» و «طامس» و امثال آنان را از صمیم دل دوست دوست میدارم.»

*

چنانکه گفتیم، اکنون بیش از دو قرن است که این کتاب ارزش و اهمیت خود را حفظ کرده پیوسته بر شهرت آن افزوده میشود. در این کتاب افسانه و حقیقت، جد و هزل و دشنام و لبخند، چنان با استادی بهم آمیخته شده است که اگر یکی را برداریم همگی درهم میریزند.

داستان از یک سلسله وقایع باور نکردنی و حوادث خیالی و دور از عقل تشکیل شده است، لکن لحن کلام چنان جدی است که خواننده هرگز باین خیال نمی افتد که آرا باور نکند. کودکان افسانه پرست و مردان حقیقت جو، هر دو از خواندن این کتاب بیک اندازه لذت می برند. همین عوامل است که سفرنامه کالیور را در برابر گذشت زمان و تحولات آن قدرت پایداری بخشیده است.

و اما اثر سوئفت، نثری است ساده و روان و بی تکلف و در عین حال متین و محکم و توانا، و خوشبختانه مترجم هنرمند آقای منوچهر امیری، تا آنجا که ممکن بود، تمام این خصوصیات را از متن اصلی به ترجمه فارسی منتقل ساخته در حفظ صحت و رعایت امانت کوشش بسیار کرده و میتوان گفت که توفیق فراوان نیز یافته است.

نگارنده، ضمن مطالعه این ترجمه،

به نکاتی چند برخورد که ذکر آنها را در اینجا لازم میدانم:

در صفحه ۳ سطر ۱ (از مقدمه) نوشته شده است: «از جمله بدبختی های او (سوئفت) یکی دیگر این بود که پدرش یکسال پیش از ولادت او ... در گذشته بود». این مطلب نادرست است و نه معقول، و بهتر این بود که نویسنده یکسال را به هفت ماه تقلیل میداد. و باز در مقدمه صفحه ۱۸ نوشته شده است: «موضوع سفرنامه کالیور اینست که شخصی بنام ناخدا الموتل کالیور بر اثر حوادثی بسزای زمینهای گمنامی می افتد که مخلوق ذهن اوست.» و بسیار روشن است که آن سرزمین های گمنام هیچیک مخلوق ذهن کالیور نیست، بلکه همه آنها و حتی خود کالیور نیز آفریده ذهن خلاق جانشین سوئفت میباشند. در متن کتاب یکی دوجا عباراتی دیده میشود که با نثر سنگین کتاب تناسب ندارد. مثلاً این عبارت: «اما چنین مینمود که از بیخ عرب است» (صفحه ۱۵۶) با این جمله: «دهگانی بود از جمنند و همون (همان) که نخستین بار در کشتزارش دیده بودم» (که در چند سطر قبل از عبارت اول آمده است)، هیچ سازگاریست.

در صفحه ۷۶ نیز عبارت: «همه تراده» در ترجمه (of noble birth) درست نیست و باید «از خاندانی شریف» ترجمه شود.

شک نیست که در بعضی صفحات ترجمه دقیق و درست و فصیح و شیوا این چند اشتباه ناچیز از ارزش کتاب و هنرمندی مترجم هیچ نمی کاهد و ما مشتاقانه منتظریم که ایشان آثار دیگری را نیز از زبان انگلیسی به فارسی ترجمه کنند و بر سرمایه ادبی و هنری کشور خود بیفزایند.

فتح الله مجتبیائی